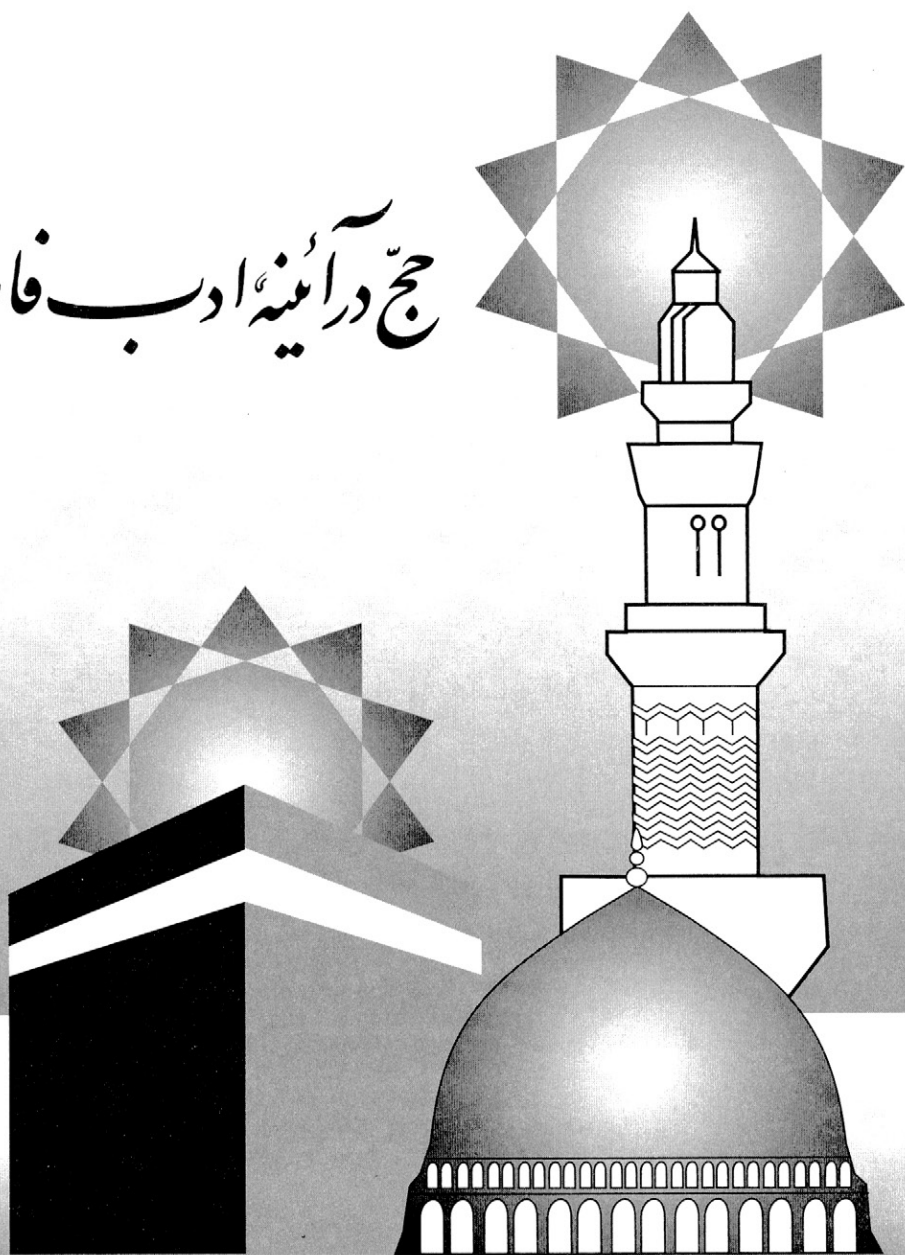


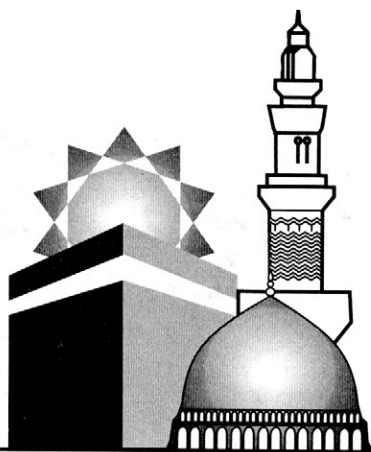
حج در آئینه ادب فارسی



حج در

پهنه نثر فارسی

خلیل الله یزدانی



۲۱- عطار، شیخ فرید الدین ابو حامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن مصطفی، از عارفان بزرگ ایران است که در قرن هفتم، سال ۶۲۷ درگذشته. وی خود به زیارت کعبه و انجام حج توفیق یافته است.

عطار در عین حال که خود عارف بزرگی است ولی با اعمال بعضی از عرفا که بدون استطاعت و توان مالی و بدون این که خداوند تکلیف را بر دوش آنها گذاشته باشد به حج می‌روند و خود و دیگران را به زحمت می‌اندازند مخالفت کرده و گفته است:

کسی کو سوی حج کردن هوا کرد اگر حج کرد بی امرت، خطا کرد^۱

این عارف بزرگ از جمله شعرایی است که درباره حج و کعبه سخن بسیار گفته، هم در قالب حکایت و داستان و هم به صورت ابیاتی جداگانه در موارد مختلف؛ از باب نمونه در مصیبت نامه، در تعریف حج گفته است:

حج چیست، از پا و سر بیرون شدن کعبه دل جستن و در خون شدن

کعبه چیست، اندر جوار افتادن است تو به تو در ناف عالم زادن است^۲

عطار در منطق الطیر در ستایش پیامبر اکرم به امنیت کعبه اشاره کرده است.

کعبه زو تشریف بیت الله یافت گشت ایمن هر که در وی راه یافت^۳



او ارادت زاید الوصفی به امام هشتم شیعیان، حضرت رضا - ع - داشته و در مظهرالعجایب گفته است:

در ره کعبه کنی بر خود حرج
این سخن باشد ز قول مصطفی
یک طوافش بهتر از هفتاد حج
طوف او هفتاد حج دارد بها^۴

به قول مصطفی حج شد طوافش
ز کعبه بس مراتب دان بلندش
چرا کردی تو ای ملعون خلافش
بگویم لیک نتوانی فکندش
درون کعبه ما نقد شاه است
که او محبوب و مطلوب اله است^۵

عطار به مناسبت‌های گوناگون از حج و کعبه سخن گفته، در مقام فقر، که عارف خود را از خلق بی نیاز و تنها به خدا نیازمند می داند، می گوید که فقر از کعبه و زمزم برتر است:

حدیث فقر را محرم نباشد
هر آن کس کو از این یک جرعه نوشید
وگر باشد مگر زادم نباشد
مر او را کعبه و زمزم نباشد^۶

دلی در راه او در کفر و اسلام
میان کعبه و خمار دارم

مرا کعبه خرابات است امروز
حریفم قاضی و ساقی امام است

چو گبر نفس بیند در نهادم
ز کعبه سوی اغیارم فرستد^۷

زهد فروشی و خود نمایی از نظر همه صاحب‌نظران مردود است، این چنین حجی که بر پایه تظاهر استوار باشد بت پرستی است نه خداپرستی، عطار در این زمینه می گوید:

برو مفروش زهد و خود نمایی
کسی را کی فتد بر روی این رنگ
که نه زرق خرد اینجا نه طاعات
که در کعبه کند بت را مراعات^۸

عطار اهل درد است و حج بی درد را نمی‌پسندد. او در قصیده‌ای گفته:

لیک عشق زن تو در این راه خوفناک
و احرام دردگیر در این کعبه رجا...

او مثنوی اشتر نامه را با چند نعت و مدح از ذات احدیت و پیامبر اکرم و ذات و صفات

پروردگار آغاز کرده سپس در عزم سفر حج گفته است:

یک دمی ای ساربان عاشقان
تا در آنجا جمع گردد قافله
کعبه مقصود را حاصل کنیم
باز سرگردان این صحرا شویم
بر قطار اشتران عاشق شوی
در محبت تا که غیری باشدت
تا مگر در کعبه جانان روی
کعبه جانها مکانی دیگر است
کعبه عشاق را دریاب زود
کعبه عشاق یزدان است آن

در چرا آور زمانی اشتران...
سوی حج رانیم ما بی مشغله
در تجلی خویش را واصل کنیم...
در درون کعبه ناپروا شویم...
در درون کعبه صادق شوی...
در درون کعبه دیری باشدت...
در مقام ایمنی خوش بغنوی
این زمان آنجا زمانی دیگر است...
جمله ذراتشان این راه بود...
ره نداند برد جسم الله به جان^۹

حج عبادتی است صددرصد برای خدا که «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ...». عطار در

الهی نامه از قول ابراهیم ادهم، در این زمینه داستانی چنین آورده:

چنین گفته است ابراهیم ادهم که می‌رفتم به حج دلشاد و خرم
چو چشم من به ذات العرق افتاد مرقع پوش دیدم مرده هفتاد

از یکی که هنوز رمقی در بدن داشت پرسیدم که جریان چه بوده است؟ گفت: ما هفتاد تن بودیم که قصد کعبه داشتیم و مصمم بودیم که در راه جز به فکر و یاد الله نباشیم، در ذات عرق به خضر برخوردیم و سفر را به جهت ملاقات باخضر به فال نیک گرفتیم و...

به جان ما چو این خاطر درآمد
که هان ای کز روان بی خور و خواب
شما را نیست عهد و قول مقبول
کنون این جمله را خون ریخت بر خاک
چه وزن آرد در این ره خون مردان
گروهی در ره او دیده بازند
چو تو نه دیده در بازی و نه جان

ز پس در هاتفی آخر درآمد
همه هم مدعی هم جمله کذاب
که غیر ما شما را کرد مشغول...
نمی دارد زخون عاشقان باک...
که اینجا آسیا از خونست گردان
گروهی جان محنت دیده بازند
که باشی تو؟ نه این باشی و نه آن^{۱۰}

و در رابطه با همین خلوص نیت در حج حکایت دیگری در الهی نامه آورده است که:

یکی دیوانه گریان و دلسوز شبی در پیش کعبه بود تا روز



بدین در همچو حلقه می‌زنم سر
 دلم زین سوز دایم خسته گردد
 که پر بت بود این خانه دو سه راه
 شکسته گیر یک بت از برونش
 بتی باشی که گردی سرنگون تو
 که دریا بیش یک شب‌نم نیاید
 بدان اسرار شد دزدیده واقف
 بسی جان از چنین غم خون توان کرد
 نمی‌باید به صد زاری خروشید^{۱۱}

اتکا به اعمال و بزرگداشت آنها در نظر عطار کاری عبث و بیهوده است.

عطار در همین زمینه داستانی نقل می‌کند که وقتی کسی صادقانه چهل حج پیاده خود را به یک نان فروخت و آن نان را هم به سگی داد، پیری او را مورد ملامت قرار داد که تو کاری نکردی و برای حج خودت ارزش زیادی قائل شدی تو چهل حج را به نانی فروختی جدت آدم بهشت را به گندمی بفروخت :

به جای آورد چل حج پیاده
 گذر کردش به خاطر این خطر زود
 به انصافی بسی خون خورده‌ام من
 منادی کرد در مکه چپ و راست
 به نانی می‌فروشد کو خریدار
 یکی پیر از پشش در رفت چون باد
 که ای خر این زمان چون خر فروخت
 قوی می‌آیدت چندین چه جوشی
 به دو گندم بداد، از پیش من دور
 که تا مردان کجا و تو کجایی...^{۱۲}

خوشی می‌گفت اگر نگشایی‌ام در
 که تا آخر سرم بشکسته گردد
 یکی هاتف زبان بگشاد آنگاه
 شکسته گشت آن بتها درونش
 اگر می‌بشکنی سر از برون تو
 در این راه از چنین سر کم نیاید
 بزرگی چون شنید آواز هاتف
 به خاک افتاد و چشمش خون روان کرد
 چو با او هیچ نتوانیم کوشید

توکل کرده کار او فتاده
 مگر در حج آخر با خبر بود
 که چل حج پیاده کرده ام من
 چو دید آن عجب در خود مرد بر خاست
 که چل حج پیاده این ستمکار
 فروخت آخر به نانی و به سگ داد
 زدش محکم قفایی و بدو گفت
 تو گر چل حج به نانی می‌فروشی
 که آدم هشت جنت جمله پر نور
 نگه کن ای زنامردی مراپی

مکه و مسجد الحرام و کعبه، خانه امن الهی هستند اما گاهی افراد شیادی پیدا می‌شوند که حتی در جوار کعبه به دزدی و کلاهبرداری دست می‌زنند. عطار در اسرارنامه

داستانی در این زمینه آورده و از آن نتیجه‌ای عرفانی گرفته است.

مردی که دستارش را ربه‌دهاند با خود می‌اندیشد که وقتی در بیرون خانه دستارم را ببرند در درون خانه سرم را هم خواهند برید، او با خود در این گفتگو است که ناگاه جرقه‌ای در خاطرش زده می‌شود و متوجه می‌گردد که در چنان مکانی به فکر دستار و سر بودن خطا است. انسان باید در این مکان از پوست پیشین بدر آید زیرا تا وقتی یک سر موی به فکر خود باشد ایمن نخواهد بود.

زبان بگشاد آن مجنون به گفتار	که اینک ایمنی آمد پدیدار
چو دستارم ز سر بردند بر در	میانه خانه خود کی ماندم سر...
ولی جایی که صد سر گوی راه است	چه جای امن و دستار و کلاه است
هزاران سر برین در ذره‌ای نیست	هزاران بحر اینجا قطره‌ای نیست...
تو تا بیرون نیایی از سر و پوست	نیایی ایمنی بر درگه دوست
ز تو تا هست باقی یک سر موی	یقین می‌دان که نبود ایمنی روی... ^{۱۳}

عطار طی داستانی گفته است که کسی از مجنون پرسید قبله کدام سوی است؟
مجنون پاسخ داد قبله در جان آدمی است، آنچه به صورت ظاهر کعبه و قبله می‌نامید سنگی
بیش نیست:

آن یکی پرسید از مجنون مگر	کز کدامین سوی قبله است ای پسر
گفت اگر هستی کلوخی بی خبر	اینک کعبه است در سنگی نگر...
گر چه کعبه قبله خلق جهانست	لیک دایم قبله جای کعبه جانست
در حرم گاهی که قرب جان بود	صد هزاران کعبه سرگردان بود. ^{۱۴}

فریدالدین از قول سالکی، کعبه و به خصوص حجر الاسود را مخاطب قرار داده و گفته
است:

هست یک سنگ تو رحمان را یمین	وان دگر سنگت سلیمان را نگین
سنگ در پاسخ می‌گوید:	
گر یمین الله در عالم مراست	حصن کعبه خانه خاص خداست...
چون میان کعبه بادی بیش نیست	سنگ را از کعبه ره در پیش نیست
چون کلوخ کعبه را شد بسته راه	چون برد ره سوی او سنگ سیاه



در سیاهی ساکنم زین ره مدام مانده‌ام در جامهٔ ماتم مدام
هر زمان از من بتی دیگر کنند خویشان را و مرا کافر کنند

و بدین ترتیب هشدار می‌دهد که کعبهٔ حقیقی از سنگ و گل نیست که از جان و دل است، و آنان که تنها به ظاهر کعبه توجه دارند با بت پرستان تفاوتی ندارند. و آنان که از سر صدق و اخلاص از خدای کعبه درخواستی داشته باشند بدون شک خواستهٔ آنها برآورده می‌شود.

عطار شیوهٔ انجام حج صحیح و کیفیت عزم حج را بیان کرده و گفته است:

کاملی گفته است از پیران راه	هر که عزم حج کند از جایگاه
کرد باید خان و مانش را وداع	فارغش باید شد از باغ و ضیاع
خضم را باید خوشی خشنود کرد	گر زبانی کرده باشی سود کرد
بعد از آن ره رفت روز و شب مدام	تا شوی تو مُحرم بیت الحرام
چون رسیدی کعبه دیدی چیست کار	آن که نه روزت بود نه شب قرار
جز طوافت کار نبود بر دوام	کار سرگردانیت باشد مدام
تا بدانی تو که در پایان کار	نیست کس الا که سرگردان کار
عاقبت چون غرق خون افتادنت	همچو گردون سرنگون افتادنت
آن چه می‌جویی نمی‌آید به دست	وز طلب یک لحظه می‌توان نشست ^{۱۵}

عطار نکات آموزندهٔ عرفانی را در ارتباط با حج و سفر کعبه در قالب داستانهایی شیرین و پر جاذبه بیان کرده است، از جمله داستان برخورد ذوالنون با گبری که برفها را می‌روبید و بر روی زمین برای پرندگان گرسنه ارزن می‌پاشید و...

ذوالنون در این داستان عطار، به خدا می‌نالد که خانه را ارزان می‌فروشی و از گبری چهل سالهٔ او به یک مشت ارزن صرف نظر می‌کنی، از غیب ندایی می‌شنود که: کار خداوند علّت نمی‌خواهد.^{۱۶}

حاجیان چون به مکه می‌رسند و چشم به جمال کعبه می‌گشایند خواهشهای قلبی خود را در نظر می‌آورند و بر آوردن آن را از خداوند می‌خواهند، عطار داستانی نقل کرده که پدر مجنون، مجنون را به مکه می‌برد و در جوار کعبه به او می‌گوید که از خداوند بخواه تا عشق تو را درمان کند... مجنون به درگاه خداوند می‌نالد که خدایا! عشق من را به لیلی دو صد چندان

کن که هست.

تا دعا گوید شفا یابد مگر...
گفت یارب عشق لیلی ز آنچه هست
هر زمانم بیش سرگردان کنی...^{۱۷}

برد مجنون را سوی کعبه پدر
دست برداشت آن زمان مجنون مست
می توانی گردو صد چندان کنی

یکی از اعمال حج حلق است، عطار ضمن بیان حکایتی جذّاب، فلسفه حلق را اینگونه باز نموده است. از کسی که مشغول تراشیدن موی سر است می پرسند چرا موی می تراشی، در پاسخ می گوید سنت است، عطار از قول سؤال کننده می گوید:

حلق سر گر سنتی آمد نه خرد
ز آنکه اندر ریش چندان باد هست

پس فریضه ریش می باید سترد
کان بلای صد دل آزاد هست^{۱۸}

حج از عبادات ارزشمند اسلامی است که نمی توان قیمتی برای آن تعیین کرد اما گاهی آهی از سر سوز و درد، ارزش چندین حجّ مقبول می یابد. عطار در این زمینه داستان شورانگیزی دارد. او در مصیبت نامه می گوید:

شد جوانی را حج اسلام فوت
بود سفیان حاضر آنجا غمزده
چهار حج دارم برین درگاه من
آن جوان گفتا خریدم و او فروخت
دید آن شب ای عجب سفیان به خواب
کز تجارت سود بسیار آمدت
شد همه حجها قبول از سود تو
کعبه اکنون خاک جان پاک توست

از دلش آهی برون آمد به صوت
آن جوان را گفت ای ماتم زده
می فروشم آن بدین یک آه من
آن نکو بخرد و این نیکو فروخت
کامدی از حق تعالی ش این خطاب
گر به کاری آمد این بار آمدت
تو زحق خشنود و حق خشنود تو
گر حجست امروز بر فتراک تو است^{۱۹}

حاجیان آگاه در ورای کعبه خدای کعبه را می بینند و هدف اصلی خدای کعبه است نه کعبه، عطار این سخن را در داستانی که برای حج هندو نقل کرده آورده است.

هندویی بوده است چون شوریده ای
چون به راه حج برون شد قافله
گفت ای آشفتگان دلربای
آن یکی گفتش که این مردان راه

در مقام عشق صاحب دیده ای
دید قومی در میان مشغله
در چه کارید و کجا دارید رای
عزم حج دارند هم زمین جایگاه...



ز آرزوی کعبه در روی اوفتاد
تا نیارم عاشق آسا حج به جای
تا رسید آنجا که آنجا بود کار
زانکه او را می‌نبینم هیچ جای
او کجا در خانه باشد شرم دار

شورش در جان هندوی اوفتاد
گفت ننشینم به روز و شب به پای
همچنان می‌رفت مست و بی قرار
چون بدید او خانه گفتا کو خدای
حاجیان گفتندش ای آشفته کار
مرد هندو گفت:

خانه گور آمد کنون دیوانه را^{۲۰}
گفت یا عبدی مرا هفتاد بار...^{۲۱}

من چه خواهیم کرد بی اوخانه را
گر تو را یک بار بیتی گفته یار

درگاه خداوندی جای راز و نیاز است عاشقان الهی که به دستور خداوند لبتیک گفته و
حج می‌گزارند اینگونه با خدای خود راز و نیاز می‌کنند که عطار گفته:

حلقه کعبه در آورده به دست
کردم آن خویش من، آن تو کو؟
آنچه فرمودی به جای آورده شد
ایستادم دادم از احرام داد
رمی را حالی به فرمان آمدم
خود دگر از من چه آید والسلام...
وز دو عالم تخته جانم بشوی...
دست من ای دستگیر من تو گیر^{۲۲}

آن یکی اعرابی از عشق مست
زار می‌گفت ای خدای ذوالعلو
گر به حج فرمودی ام حج کرده شد
ور مرا در عرفه باید ایستاد
سعی آوردم به قربان آمدم
ور طواف و عمره گویی شد تمام
ره نمایم باش و دیوانم بشوی
مانده‌ام از دست خود در صد زحیر

عطار به امدادهای غیبی که برای حجاج می‌رسیده اشاراتی کرده؛ از جمله در اشتر نامه
داستان مرد کری را نقل کرده که از قافله عقب مانده بوده و مورد حمله اعراب قرار گرفته و
توسط چند سوار سبز پوش نجات یافته.^{۲۳}

۲۲ - مولانا جلال الدین محمد بلخی (متوفای ۶۷۲) عارف بزرگ که متأثر از عطار

است و او را روح عرفان می‌داند از دید عرفانی خود به حج چنین می‌نگرد و می‌گوید:

معشوقه همینجاست بیاید بیاید
در بادیه سرگشته شما در چه هوایید

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید
معشوق تو همسایه دیوار به دیوار

هم خواجه و هم خانه و هم کعبه شما
یک بار ازین خانه برین بام برآید
از خواجه آن خانه نشانی بنماید
یک گوهر جان کو؟ اگر از بحر خداید
افسوس که بر گنج شما پرده شماید^{۲۴}

گر صورت بی صورت معشوق ببینید
ده بار از آن راه بدان خانه برفتید
آن خانه لطیف است نشانهاش بگفتید
یک دسته گل کو؟ اگر آن باغ بدیدید
با این همه آن رنج شما گنج شما باد

حج برای خداست و در طواف باید خدا را مدّ نظر داشت و خلوص نیت همیشه و همه جا لازمه حجّ واقعی است:

چوجهت نیست خدارا چه روم سوی به وادی؟
دورانی و طوافی لک یا اهل وادی^{۲۵}

لِخَلِيلِي دَوْرَانِي لِحَبِيبِي سَيْرَانِي
نه که بر کعبه اعظم دورانست و طوافی
در همین رابطه گفته است:

بهر کعبه بدو ای جان نه زخوف بدوی

بهر بردن بدو، از هیبت مردن بمدو

پیایی اندر این مستی نه اشترجوی ونه جُمجم^{۲۶}
عشق در نزد عرفا از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است و چنانچه عشق، امیر الحاج باشد
حاجی را از تمام خطرات محفوظ نگاه می‌دارد و سختیهای راه را بر او آسان می‌کند:
ولی مکه کسی بیند که نبود بسته حیره
رهاند مرتو را در ره زهر شزیر و شزیره^{۲۷}

دهان بریند و محرم شوبه کعبه خامشان می‌رو
عشق در نزد عرفا از اهمیّت ویژه‌ای برخوردار است و چنانچه عشق، امیر الحاج باشد
حاجی را از تمام خطرات محفوظ نگاه می‌دارد و سختیهای راه را بر او آسان می‌کند:
رہست از عقرب اعشی به سوی عقرب گردون
امیر حاج عشق آمد، رسول کعبه دولت
مولانا در حالت وجد است که می‌گوید:

من مسجد آن عرشم نی مسجد آدینه

من قبله جانهایم من کعبه دلهایم

کعبه روان شده به تو تا کندت زیارتی...
روی به کعبه کرم مشتغل عبادتی^{۲۸}

متقیان به بادیه رفته عشا و غادیه
جمله به جستجوی تو معتکفان کوی تو

از آن زمان که شمس تبریزی مراد مولانا شد زندگی مولانا را دگرگون کرد و باعث آن گشت که مولانا دست از درس و بحث و وعظ بکشد و شیفته وار در خدمت شمس قرار گیرد و غزلیات پرشور خود را بسراید و در اغلب ابیات خود شمس را مدّ نظر داشته باشد و او را کعبه خود بداند.



مولانا برای زائران بیت الله استمداد می‌کند و می‌خواهد که حاجیان در راه مانده را به کعبه وصال برساند و بتها را از کعبه بیرون راند.

حاجیان مانده‌اند در ره حج
 داروی اشتران گسرگین کن
 تا به کعبه وصال تو برسند
 چاره آب و زاد و خورجین کن^{۲۹}

مولانا همچون دیگر عرفا دل را کعبه حقیقی می‌داند و می‌گوید زیارت کعبه دل کن زیرا کعبه گِل ظاهری است از کعبه دل.

دوش خوابی دیده‌ام خود عاشقان را خواب کو؟
 کاندرون کعبه می‌جستم که آن محراب کو؟
 کعبه جانها نه آن کعبه که چون آنجا رسی
 در شب تاریک گویی شمع یا مهتاب کو؟

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری
 دلست کعبه معنی تو گِل چه پنداری
 طواف کعبه صورت حقت از آن فرمود
 که تا به واسطه آن دلی به دست آری
 هزار بار پیاده طواف کعبه کنی
 قبول حق نشود گر دلی بی‌آزاری
 عمارت دل بی‌چاره دو صد پاره
 ز حج و عمره به آید به حضرت باری^{۳۰}
 و باز در همین زمینه طواف کعبه حقیقی دل می‌گوید: تمام افلاک برگرد کعبه در طواف‌اند.

چرخ فلک با همه کار و کیا
 گرد خدا گردد چون آسیا
 گرد چنین کعبه کن ای جان طواف
 گرد چنین مانده گرد ای گدا
 قبله و کعبه حقیقی همانگونه که گفتیم در نزد عرفا دل است و این کعبه ظاهر سنگی بیش نیست.

کعبه چو از سنگ پرستان پر است
 روی به ما آر که قبله خداست
 آن که از این قبله گدایی کند
 در نظرش سنجر و سلطان گداست^{۳۱}
 مولوی نیز همانند خاقانی آسمان را به طواف کعبه واداشته و آن را به همین جهت از آفات درامان شمرده است:

پوشیده‌ای چو حاج تو احرام نیلگون
 چون حاج گرد کعبه طوافی همی کنی
 حق گفت: ایمن است هر آنکو به حج رسید
 ای چرخ حق گزار ز آفات ایمنی
 جمله بهانه‌هاست که عشق است هر چه هست
 خانه خداست عشق و تو در خانه ساکنی^{۳۲}

از شورانگیزترین و پر معناترین اعمال و مناسک حج قربانی است که به قربانگاه بردن اسماعیل را به یاد می‌آورد و رسیدن ندا از جانب پروردگار و اثبات عبودیت محض پدر و فرزند در مقابل فرمان الهی است. مولوی از قربانی چنین برداشتی دارد:

چون که با تکبیرها مقرون شدند	همچو قربان از جهان بیرون شدند
معنی تکبیر این است ای امام	کای خدا پیش تو ما قربان شدیم
وقت ذبح الله و اکبر می‌کنی	همچنین در ذبح نفس کشتنی
تن چو اسماعیل و جان همچون خلیل	کرد جان تکبیر بر جسم نبیل ^{۳۳}

مولانا فلسفه حج را ضمن نقل داستانهای شیرین و شیوا نشان داده است، از جمله داستان حج بایزید بسطامی را در دفتر دوم مثنوی آورده است که وقتی بایزید عزم حج داشت شیخی به او گفت من کعبه‌ام بر گرد من طواف کن:

بایزید در راه پیری را دید:

پیش او بنشست و می‌پرسید حال	یافتش درویش و هم صاحب عیال
گفت عزم تو کجاست ای بایزید؟	رخت غربت را کجا خواهی کشید؟
گفت قصد کعبه دارم از یگه	گفت هین با خود چه داری زاد ره؟
گفت دارم از درم نقره دویست	نک ببسته سخت بر گوشه ردیست
گفت طوفی کن به گردم هفت بار	وین نکوتر از طواف حج شمار
وان درمها پیش من نه ای جواد	دان که حج کردی و حاصل شد مراد
عمره کردی عمر باقی یافتی	صاف گشتی پر صفا بشتافتی...
کعبه هر چندی که خانه بز اوست	خلقت من نیز خانه سز اوست...
بایزید آن نکته‌ها را هوش داشت	همچو ززین حلقه‌ای در گوش داشت
آمد از وی بایزید اندر مزید	منتهی در منتها آخر رسید ^{۳۴}

مولوی از حوادث جالب توجه در ارتباط با کرامات زاهدان و عابدان در راه حج یاد کرده از جمله داستان عابدی است که در بادیه غرق عبادت بود و آب برای وضوی او از آسمان می‌رسید و قافله حاج به چشم خود شاهد کرامت او بودند.

زاهدی بد در میان بادیه در عبادت غرق چون عباده...



زائران وقتی او را در وسط بیابان به آن حالت دیدند متحیر شدند زیرا او را بسیار شادمان و راضی دیدند. وقتی زاهد از نماز فارغ شد زائران دیدند که در آن بیابان خشک، آب از دست و سر و روی او می‌چکد و جامه‌اش خیس است. پرسیدند که در این بیابان خشک آب از کجا است که دست و لباس تو خیس است.

پس بپرسیدش که آبت از کجاست
گفت هر گاهی که خواهی می‌رسد
دست را برداشت کز سوی سماست
بی زجاء و بی زحمل من مسند
زائران از آن زاهد می‌خواهند که برای آنها هم آب فراهم کند. زاهد:

چشم را بگشود سوی آسمان
در میان این مناجات ابرخوش
که «اجابت کن دعای حاجیان»...
زود پیدا شد چو پیل آبکش
درگو و درغارها مسکن گرفت
حاجیان جمله گشاده مشکها...^{۳۵}
ابر می‌بارید چون مشک اشکها

مولانا در دفتر چهارم مثنوی خطاب به حسام الدین چلیپی می‌گوید:

با تو ما چون رز به تابستان خوشیم
خوش بکش این کاروان را تا به حج
حکم داری هین بکش تا می‌کشیم
ای امیر صبر مفتاح الفرج

سپس ادامه می‌دهد که حج خانه کار مهمی نیست انسان مصمم به خانه‌ای معلوم در مکانی مشخص می‌رود خانه را می‌بیند و زیارت می‌کند اما مهم آن است که صاحب خانه را بتوان دید و بر گرد او طواف کرد:

حج زیارت کردن خانه بود
حج رب البیت مردانه بود

مولوی می‌گوید آنان که به دل حج می‌کنند مشکلی برای آنها نیست، مشکل برای کسانی است که از راه‌های دور و دراز و بیابانهای خشک و صحاری سوزان باید سفر کنند. آنان که به دل سفر کنند مشکلات سفر جسم را ندارند و این مشکلات برای آنها حل شده است، زیرا:

نیست بر این کاروان این ره دراز
دل به کعبه می‌رود در هر زمان
کی مفازه زفت آید با مفاز؟
جسم طبع دل بگیرد زامتنان
این دراز و کوتاهی مرجسم راست
چه دراز و کوتاه آنها خداست^{۳۶}

مولانا پس از ملاقات با شمس شیفته او شد و پیوسته شمس در روح و جان مولانا

حضور داشت مولانا در چندین غزل شورانگیز شمس را کعبه جان خود دانسته است. در غزلی با ردیف «طواف» گفته است:

کعبه جانها تویی گرد تو آرم طواف پیشه ندارم جز این، کار ندارم جز این چون که برآرم سجود باز دهم از وجود حاجی عاقل طواف چند کند؟ هفت هفت همچو فلک می‌کند بر سر خاکم سجود خواجه عجب نیست اینک من بدوم پیش صید	جغد نیم بر خراب، هیچ ندارم طواف چون فلکم روز و شب پیشه و کارم طواف... کعبه شفیع شود چون که گزارم طواف حاجی دیوانه‌ام، من نشمارم طواف... همچو قدح می‌کند گرد خمارم طواف طرفه که برگرد من کرد شکارم طواف ^{۳۷}
--	---

مولانا در غزل دیگری خانه کعبه را توصیف کرده و از جمله گفته است:

این خانه که پیوسته در او بانگ چغانه است این صورت بت چیست؟ اگر خانه کعبه است مولانا می‌گوید در این خانه گنجی عظیم نهفته است، خاک و خاشاک این خانه همه مشک و عنبر است و هر کس که وارد این خانه شود به مقام والایی دست می‌یابد و همگان را تشویق و ترغیب به انجام حج و زیارت بیت الله می‌کند.	از خواجه پرسید که این خانه چه خانه است وین نور خدا چیست؟ اگر دیر و مغانه است
---	---

این خواجه چرخ است که چون زهره‌وماه است
 در غزلی ضمن خوش آمد گویی به زائران بیت الله انجام بعضی اعمال را به آنها یادآوری کرده:

ای خان و مان بمانده و از شهر خود جدا روز از سفر به فاقه و شبها قرار نی مالیده رو و سینه در آن قبله گاه حق در آسمان ز غلغل لبیک حاجیان جان چشم تو ببوسد و برپات سر نهد مهمان حق شدت و خدا وعده کرده است مولوی حجاج را مهمان خدا دانسته که هر چند تن آنها بازگشته ولی دل و جان آنها هنوز به حلقه کعبه چنگ زنده است.	شاد آمدیت از سفر خانه خدا در عشق حج و کعبه و دیدار مصطفی در خانه خدا شده «قَدْ كَانَ آمِنًا»... تا عرش نعره‌ها و غریب است از صدا ای مروه را بدیده و بررفته بر صفا مهمان عزیز باشد خاصه به پیش ما
--	---

جان حلقه را گرفته و تن گشته مبتلا

باز آمده ز حج و دل آنجا شده مقیم

او مراسم حج را نیز تعلیم داده و گفته است: آن که از شام می‌آید در ذات جحفه احرام می‌بندد و آن که از بصره در ذات عرق، سعی صفا و مروه می‌کند و هفت بار طواف کعبه و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز می‌خواند. به عرفات می‌رود و از آنجا به موقف و سپس به منا می‌رود و رمی جمره می‌کند.

شاعر عزت کعبه را به خاطر عمل خالصانه حضرت ابراهیم دانسته و گفته است:

کعبه را که هر دمى عزی فزود آن ز اخلاصات ابراهیم بود^{۳۸}

چنین به نظر می‌رسد که بعضی از رفتن به حج ابا می‌کرده و به بهانه‌های واهی از این عمل واجب سرباز می‌زده‌اند. مولانا آنان را مخاطب قرار داده و گفته است:

تن توست همچو اشتر که برد به کعبه دل زخری به حج نرفتی نه از آن که خر نداری
تو به کعبه گر نرفتی بکشاندت سعادت مگریز ای فضولی که زحق عبر نداری

و در جای دیگر وجود کعبه و در نتیجه عمل حج را مایه بقای اسلام دانسته است و ضمن تشبیه ممدوح خود به کعبه گفته است:

تو استظهار آن داری که روی از ما بگردانی ولی چون کعبه بر پزد کجا ماند مسلمانی
و همو در عظمت و ارزش کعبه گفته است:

آن نیستی ای خواجه که کعبه به تو آید گوید بر ما آی اگر حاجی مایی
این کعبه نه جا دارد نی گنجد در جا می‌گوید «العزة والحسن ردایی»^{۳۹}

کعبه شب هنگام در نظر مولوی از ارزش معنوی خاصی برخوردار است زیرا دیگر از غوغای روز خبری نیست، فراغتی دست می‌دهد تا انسان بیشتر به صاحب خانه بیندیشد و خالق جهان را بیشتر و بهتر بشناسد از این رو است که گفته:

مخسب شب که شبی صد هزار جان ارزد که شب ببخشد آن بدر، بدره بی حد...
به دیبه سیه این کعبه را لباسی ساخت که اوست پشت مطیعان و اوستشان مسند
درون کعبه شب یک نماز صد باشد زبهر خواب ندارد کسی چنین معبد^{۴۰}

۲۳ - فخر الدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی متوفی ۶۸۰ از عارفان و غزلسرایان قرن هفتم هجری است. او به عللی ناچار به ترک هند شده و به عزم مکه و زیارت کعبه و انجام عمل حج حرکت کرد، هر جا که وارد می‌شد مورد اعزاز و اکرام قرار می‌گرفت و در

همان سفر قصاید زیبا و مفضل در نعت پروردگار و وصف کعبه و ستایش پیامبر اکرم ص -
 سروده است. از جمله قصیده‌ای به مطلع:

ای جلالت فرش عزت جاودان انداخته گوی در میدان وحدت کامران انداخته...
 در بیست و نه بیت و قصیده دیگری با مطلع مشابه و همان ردیف در بیست و هشت

بیت:

ای جلالت فرش عزت جاودان انداخته عسک رویت تابشی در کن فکان انداخته
 عراقی زیارت کعبه را به زیارت بهشت برین مانند کرده، وقتی چشم او به جمال کعبه
 روشن شده این قصیده را در توصیف کعبه سروده است:

حَبْدًا صَفَّهُ بَهْشْت مِثَال	برترین آسمانش صف نعال
مجلس نور و جلوه گاه سرور	روضه انس و بارگاه وصال
بیت معمور او مقر شرف	سقف مرفوع او سپهر جلال
غرفش خوشتر از ریاض بهشت	شرفش خوشتر از شکوه کمال... مرده را زنده کرده اندر حال...
نفحات ریاض جان بخشش	از پی عقل والعقول عقال
نام آن خانه می نیارم گفت	تا ببینی عیان به دیده حال
خود تو از پیش چشم خود بر خیز	بر سریر سعادت و اقبال... ^{۴۱}
خویشتن را درون آن خانه	

در قصیده دیگری به وصف و ستایش کعبه معظمه پرداخته و ضمن ستایش کعبه
 متذکر شده است که هیچ تر دامن و آلوده‌ای حق ورود به کعبه را ندارد.

حَبْدًا صَفَّهُ سَرای کمال	خوشتر از روی دلبران به جمال...
در درون ریاض اونرود	هیچ تر دامنی جز آب زلال...
تا سریر درش شنود فلک	بر درش چرخ می زند همه سال... ^{۴۲}

عراقی در لمعات ، لمعه دهم می گوید وقتی از خود بیخود و شیفته باری تعالی شدی
 کعبه و کنشت برای تو یکسان است.

نیست را کعبه و کنشت یکی است سایه را دوزخ و بهشت یکی است^{۴۳}

او در غزلیات خود نیز به کعبه و حج و مناسک آن نظر دارد. از جمله در غزلی گفته
 است: مقدم بر زیارت کعبه اعمال خیر دیگری است که زائر باید انجام دهد و آنان که از این



اعمال مفید به حال جامعه سرباز زنند و انجام ندهند در کعبه پذیرفته نمی‌شوند:

به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند
 که برون در چه کردی که درون کعبه آیی
 به قمار خانه رفتم همه پاکباز دیدم
 چه به صومعه رسیدم همه زاهد ریایی^{۴۴}
 همین مضمون را در غزل دیگری در صفحه ۲۹۶ دیوان خود تکرار کرده و گفته است:
 چو زیاده مست گشتم چه کلیسیا چه کعبه
 چوبه ترک خودبگفتم چه وصال وجه جدایی
 به قمار خانه رفتم همه پاکباز دیدم
 چو به صومعه رسیدم همه یافتم دغایی
 به طواف کعبه رفتم به حرم رهم ندادند
 که برون در چه کردی که درون خانه آیی
 عراقی معتقد است که اصل دیدار صاحب خانه است نه خانه:

ای دل چو در خانه خمار گشادند
 می‌نوش، که از می گره کار گشادند
 در خود منگر نرگس مخمور بتان بین
 در کعبه مرو چون در خمار گشادند...
 در گوش دلم گفت صبادوش عراقی
 در بند در خود که دربار گشادند^{۴۵}
 و در جای دیگر رفتن به کعبه دل را بر کعبه گل مرجح می‌داند.

در کوی خرابات کسی را که نیاز است
 در هشیاری و مستیش همه عین نماز است
 آنجا نپذیرند صلاح و ورع امروز
 آنچ از تو پذیرند در آن کوی نیاز است...
 خواهی که درون حرم عشق خرامی
 در میکده بنشین که ره کعبه دراز است^{۴۶}
 عراقی در غزلیات زیبایی عرفانی خود از عشق به خدای کعبه سخن گفته و پیوسته
 مست عشق الهی است او می‌گوید زیارت کعبه اگر توأم با خلوص نیت کامل نباشد فایده‌ای
 ندارد.

درون کعبه عبادت چه سود چون دل من
 میان میکده مولای عزّی ولات است...^{۴۷}
 از مجموع گفته‌های عراقی در ارتباط با حج و کعبه و... می‌توان نتیجه گرفت که عراقی
 بیشتر توجه به کعبه درون و عشق به خدای کعبه دارد تا کعبه ظاهر، او خدمت به خلق و انجام
 اعمال خیر را مقدم بر زیارت خانه کعبه ظاهر می‌داند و کسانی را مجاز رفتن به کعبه می‌داند
 که در بیرون کعبه عمل صالح داشته باشند.

۲۴ - افسح المتکلمین سعدی شیرازی متوفی (۶۹۱ یا ۶۹۴) از بزرگان و نوابغ شعر و ادب ایران، معلّم اخلاق و جامعه شناس است که سالها در سفرگذرانده و سیر آفاق و انفس

کرده و تجربه‌ها آموخته است.

سعدی در آثار خود به مناسبت‌های تربیتی به حجّ توجّه کرده و در قالب داستان‌های جالب توجّه نظریات خود را در ارتباط با حج و زیارت کعبه بیان کرده است. در بعضی از این اظهارات تا حدودی دید عرفانی سعدی نمایان است.

خواجه شمس الدّین صاحب‌دیوان از سعدی می‌پرسد حاجی بهتر است یا غیر حاجی؟ می‌گوید... یا للعجب پیاده‌ عاج چون عرصه شطرنج بسر برد فرزین می‌شود یعنی به از آن می‌شود که بود. و پیاده‌ حاج، بادیه می‌پیماید و بدتر از آن می‌شود که بود.

از من بگوی حاجی مردم گزای را
حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک
کو پوسین خلق به آزار می‌درد
بیچاره خار می‌خورد و بار می‌برد^{۴۸}

اگر از دید جامعه شناسی ادبی به سخن سعدی بنگریم و سخنان او را در ارتباط با حج از این بعد بررسی کنیم فاجعه بزرگی را لمس می‌کنیم که متأسفانه در همیشه تاریخ وجود داشته و دارد. فلسفه عمیق حج از میان رفته و تنها تغییر نام به «حاجی» و دیگر مزایای مادی و سیاحتی مدّ نظر است.

بسیاری به دروغ خود را حاجی معرفی می‌کنند و می‌خواهند از این راه مورد توجّه و احترام قرار گیرند و حج و زیارت خانه خدا را دامی برای فریب مردم و سودجویی خود قرار دهند، سعدی در این زمینه حکایتی نقل کرده که: «شایدی گیسوان بافت که من علویم و با قافله حجاز به شهر درآمد که از حج همی آییم... یکی از ندمای حضرت پادشاه که در آن سال از سفر دریا آمده بود گفت من او را عید اضحی در بصره دیدم حاجی چگونه باشد...^{۴۹} با وجود این حجّ درویشان در نظر سعدی حال و هوای دیگری دارد. او درویشی را می‌بیند که سر بر آستان کعبه می‌مالد و پیوسته می‌گوید: یا غفور و یا رحیم. تو دانی که از ظلوم جهول چه آید. ما وقع را در این دو بیت بیان کرده است:

بر در کعبه سالیی دیدم
می‌نگویم که طاعتم بپذیر
که همی گفت و می‌گرتی خوش
قلم عفو بر گناهم کش^{۵۰}

سعدی خود به بیان ماجرای سفر حج خویش می‌پردازد و از ناامنی راه‌ها سخن می‌گوید که: «شبی در بیابان مکه از بی خوابی پای رفتنم نماند، سربنهادم و شتربان را گفتم دست از من بدار... گفت ای برادر حرم در پیش است و حرامی در پس، اگر رفتی بردی و اگر



خفتی مردی. ۵۱

او وقتی می‌خواهد در باب تربیت، اثر همنشینی را بیان کند، چه زیبا عظمت کعبه را در این دو بیت بیان می‌کند:

جامه کعبه را که می‌بوسند او نه از کرم پيله نا می‌شد

با عزیزی نشست روزی چند لاجرم همچنو گرامی شد ۵۲

احسان به همنوع یکی از صفات پسندیده انسانی است، سعدی برای نشان دادن اهمیت و ارزش احسان آن را نه تنها با حج بیت الله برابر که برتر دانسته است.

شنیدم که پیری به راه حجاز به هر خطوه کردی دو رکعت نماز

چنان گرم رو در طریق خدای که خار مغیلان نکندی زپای...

ناگهان از عالم غیب آوازی می‌شنود که:

به احسانی آسوده کردن دلی به ازاله رکعت به هر منزلی ۵۳

این معلم اخلاق در فلسفه حج گفته: حاجی باید به گونه‌ای باشد که به پاکی طفل نوزاد، وقتی قربانی می‌کند، نفس حیوانی و اماره خود را قربان کرده باشد. آنگاه که سنگ بر شیطان می‌زند آلودگیهای درونی و تمایلات شیطانی خویش را نیز از خود براند و خویشان را از عیوب پاک گرداند، چون به ملاقات خدا رفته و بر سر سفره کرم پیامبر اکرم نشسته، کرم و مروّتی خداگونه و پیامبر وار داشته باشد:

حاجی آن زمان که لبیک گوین به سوی کعبه می‌رود به دعوت خدای خود پاسخ می

دهد، با خدا سخن می‌گوید سعدی این اهمیت تخاطب را در نظر دارد و در مناجات خود به لبیک حاجیان سوگند می‌دهد.

خدایابه ذات خداوندیت به اوصاف بی مثل و ماندیت

به لبیک حجاج بیت الحرام به مدفون یثرب علیه السلام... ۵۴

راه رسیدن به کعبه حقیقی راه خاصی است، سعدی به مناسبت رفتار زاهدی متظاهر که در حضور پادشاه غذای کمتری می‌خورد و در نماز بیش از حد معمول خود مشغول می‌شود می‌گوید:

ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است ۵۵

و سرانجام سخن را با این بیت سعدی که رضایت خود را در رضایت پروردگار می‌داند

و رضایت را به کعبه مانند کرده است پایان می‌دهیم:

سعدی ره کعبه رضا گیر ای مرد خدا ره خدا گیر

۲۵- افضل الدین محمد بن حسین مرقی کاشانی، معروف به بابا افضل از حکیمان و ادیبان قرن هفتم است که در سال ۷۰۷ درگذشته است.
از بابا افضل شعر چندانی جز چند رباعی و تعداد اندکی غزل ندیدم، او در چند رباعی با توجه به ریشه بت پرستی اشاراتی به ذات اقدس پروردگار کرده و از نظر اهمیت و ارزش کعبه را ستوده و همچون دیگر عرفا کعبه واقعی را دل شمرده است.
از جمله:

دانی ز چه روی گشته‌ای ساجد ما	بت گفت به بت پرست کای عابد ما
آنکس که زتوست ناظر و شاهد ما ۵۶	بر ما به جمال خود تجلی کرده است

تا راست کند کار بهم بر شده را	در کارکش این عقل به ره آمده را
بشکن بت و کعبه ساز این بتکده را ۵۷	از نقش خیال بر دلت بتکده‌ایست
بابا افضل کعبه واقعی را که بیشتر لایق زیارت است کعبه دل می‌داند و می‌گوید:	
یک کعبه صورت است و یک کعبه دل	در راه خداداد کعبه آمد منزل
بہتر زهزار کعبه باشد یک دل ۵۸	تا بتوانی زیارت دلها کن

● پی نوشتها:

- ۱- شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری، فروزانفر محمد حسن، چاپ دوم ۱۳۵۳ انتشارات دهخدا.
- ۲- مصیبت نامه شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، به اهتمام و تصحیح دکتر نورانی وصال، چاپ دوم ۱۳۵۶ انتشارات کتابفروشی زوار تهران، صص ۴۳-۴۵
- ۳- منطق الطیر، ص ۱۸
- ۴- مظهر العجایب و مظهر الاسرار، فریدالدین محمد بن ابراهیم عطار نیشابوری، تصحیح احمد خوش نویس (عماد) فروردین ۱۳۴۵ انتشارات سنایی، ص ۹۷
- ۵- همان، ص ۲۵۵
- ۶- دیوان قصاید و ترجیعات و غزلیات شیخ فرید الدین عطار نیشابوری با تصحیح و مقدمه سعیدنفیسی چاپ ششم

- ۱۳۷۳
- ۷- همان به ترتیب صفحات ۲۰۰، ۱۳۹، ۱۴۵
- ۸- ۱۵۵ همان، ص ۱۰۴
- ۹- اشتر نامه، از شیخ فرید الدین عطار نیشابوری - به کوشش دکتر مهدی محقق ۱۳۳۹، انتشارات زوار ص ۴۴
- ۱۰- الهی نامه - فرید الدین عطار نیشابوری، تصحیح و مقدمه از هلموت ریتز، ۱۳۵۹، انتشارات توس - تهران
صص ۳۲۴-۳۲۴
- ۱۱- همان، ص ۱۱۵
- ۱۲- اسرار نامه، شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، با تصحیح دکتر سید صادق گوهرین، چاپ دوم ۱۳۶۱ کتابفروشی زوار
صص ۸۳-۸۴
- ۱۳- همان، ص ۱۲۸
- ۱۴- مصیبت نامه، صص ۱۹۹-۱۹۸
- ۱۵- همان، ص ۱۵۱
- ۱۶- همان صص ۱۱۹-۱۱۸
- ۱۷- همان، ص ۱۳۱
- ۱۸- همان، ص ۱۴۲
- ۱۹- همان، ص ۳۰۸
- ۲۰- همان، ص ۱۹۷
- ۲۱- همان، ص ۱۹۹
- ۲۲- همان، ص ۲۱۴
- ۲۳- نک: اشترنامه صص ۵۰-۴۸
- ۲۴- کلبیات شمس یا دیوان کبیر مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی با تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر چاپ
سوم ۱۳۶۳ انتشارات امیر کبیر، ج ۲، ص ۶۵
- ۲۵- همان، ج ۷، ص ۶۱
- ۲۶- همان، ج ۳، ص ۲۰۸
- ۲۷- همان، ج ۷، ص ۱۱۱
- ۲۸- همان، ج ۵، ص ۲۱۶
- ۲۹- غزلیات شمس، ج ۴، ص ۲۸۹
- ۳۰- غزلیات شمس، ج ۶، ص ۲۹۸
- ۳۱- غزلیات شمس ج ۱، ص ۲۹۲
- ۳۲- غزلیات شمس، ج ۶، ص ۲۳۰
- ۳۳- مثنوی جلال الدین محمد بلخی، به اهتمام دکتر محمد استعلامی، دفتر سوم، چاپ اول ۱۳۶۳ کتابفروشی زوار.
ص ۱۰۳
- ۳۴- همان دفتر دوم، صص ۱۰۳-۱۰۲
- ۳۵- همان دفتر دوم، ص ۱۷۱
- ۳۶- همان دفتر چهارم، ص ۳۳-۸
- ۳۷- غزلیات شمس، ج ۳، ص ۱۲۹
- ۳۸- مثنوی دفتر چهارم، ص ۶۱

- ۳۹- غزلیات، ج ۶، ص ۸
۴۰- همان، ۲، ص ۲۳۱
۴۱- دیوان عراقی- با تصحیح و مقدمه، سعید نفیسی، چاپ هفتم ۱۳۷۲ انتشارات کتابخانه سنایی، صص ۸۵-۸۴
۴۲- همان، ص ۸۳-۸۴
۴۳- همان، ص ۳۳۴
۴۴- همان، ص ۱۶۱
۴۵- همان، ص ۶۶
۴۶- همان، ص ۳۳
۴۷- همان، ص ۳۱
۴۸- گلستان سعدی به تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ اول ۱۳۶۸، انتشارات خوارزمی ص ۱۵۹
۴۹- همان ص ۸۱
۵۰- همان ص ۸۷
۵۱- همان ص ۹۱
۵۲- همان ص ۱۵۸
۵۳- همان صص ۸۵-۸۴
۵۴- همان ص ۱۹۷
۵۵- گلستان ص ۸۸
۵۶- رباعیات بابا افضل کاشانی، چاپ سعید نفیسی، چاپ دوم ۱۳۶۳ پخش و انتشارات فارابی ص ۸۹
۵۷- همان ص ۹۰
۵۸- همان ص ۱۴۹